

تحلیل و تفسیر داستان دز آشوب بزرگ علوی بر اساس نظریه

جامعه‌شناسی محتوا

میثم زارع^۱، دکتر جهانگیر صفری^۲



شماره ۳۶، تابستان ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۲/۰۵

چکیده

بزرگ علوی یکی از بزرگترین داستان‌نویسانی است که در تکامل داستان کوتاه و گسترش آن در ادبیات معاصر نقش بسزایی دارد. او در داستان‌هایش با واقع‌گرایی انتقادی به بیان مسائل مختلف جامعه می‌پردازد و همین داستان‌ها ما را با جامعه‌ای که علوی در آن می‌زیسته، آشنا می‌کند. یکی از داستان‌های او دز آشوب نام دارد.

در این پژوهش تلاش بر این است تا به روش توصیفی - تحلیلی بر مبنای جامعه‌شناسی محتوا این داستان مورد بررسی قرار گیرد. این جستار نشان می‌دهد که گرچه با تحول جامعه، دختران روستایی با رفتن به شهر قادر به ادامه درس خواندن هستند اما تفاوت بین امکانات جامعه شهری و روستایی و فرهنگ متفاوت این دو جامعه باعث می‌شود که بسیاری از دختران در فرهنگ جامعه شهری حل شوند و دیگر به روستای خود باز نگردند.

واژه‌های کلیدی: دز آشوب، داستان کوتاه، جامعه‌شناسی محتوا.

۱. دانشجوی دکترا زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز. شیراز، ایران. Meysamzare3750@yahoo.com

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. Safari_706@yahoo.com

مقدمه:

امروزه نقد جامعه‌شناختی یکی از روش‌های مهم در نقد ادبی به شمار می‌رود که به وسیله آن می‌توان بسیاری از داستان‌ها را تفسیر و تحلیل کرد. داستان کوتاه و رمان بیشتر از هر گونه ادبی تحولات اجتماعی را بازتاب می‌دهند و به خوبی می‌توانند انعکاس دهنده‌ی محیط اجتماعی باشند که اثر در آن به وجود آمده است.

در پژوهش حاضر تلاش بر این است تا ساختار درونی داستان دزآشوب از بزرگ علوی را با جامعه‌ای که او در آن می‌زیسته، تطبیق داده و مورد تفسیر و تحلیل قرار گیرد. از آنجا که مباحث نقد جامعه‌شناختی در تحقیقات بنیادی و نظری مربوط به رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی بسیار تنک‌مایه است، پژوهش در این حوزه جزو ضروریات به نظر می‌رسد.

بنابراین پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی، تفسیر و تحلیل این داستان پرداخته است و تلاش می‌کند تا به اهداف زیر در این تحقیق دست پیدا کند:

بررسی داستان دزآشوب با جامعه زمان علوی

چگونگی توجه علوی به جامعه در حال گذر و جامعه‌ی بسته و تقسیم نشدن عادلانه

امکانات و انعکاس آن در این داستان

پیشینه پژوهش

در حوزه جامعه‌شناسی ادبیات آثار متعددی به نگارش درآمده است که در تعریف مساله و ساختار تبیین این مقاله از آنها استفاده شد، مانند جامعه‌شناسی ادبیات فارسی از ترابی (۱۳۸۵) چاپ سوم، جامعه‌شناسی ادبیات از پارسانسب (۱۳۹۰) چاپ دوم، جامعه‌شناسی ادبیات از اسکارپیت (۱۳۷۴) چاپ اول، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات از پوینده (۱۳۷۷) چاپ اول، جامعه‌شناسی ادبیات از ستوده (۱۳۸۱) چاپ دوم، جامعه‌شناسی ادبیات از گلدمن (۱۳۷۱) و کند و کاوی در جامعه‌شناسی ادبیات از ارشاد (۱۳۹۱) که در این آثار به مبانی و جنبه‌های گوناگون مقوله جامعه‌شناسی ادبیات پرداخته شده است. همچنین در کتاب‌هایی مانند صد سال داستان‌نویسی حسن میرعبادینی (۱۳۸۰) چاپ دوم و کتاب ادبیات زندان روح مهدی پور عمرانی (۱۳۸۷) چاپ اول به داستان‌های بزرگ علوی پرداخته شده

اجتماعی مشخصی است با گرایش‌های اجتماعی خاص خود که اثر او نیز نشان‌دهنده زندگی است که زندگی نیز خود پدیده‌ای اجتماعی است.

«امروزه ادبیات در اجتماعیات انسانی، بیشتر شکل یک نهاد اجتماعی (ثانویه) را به خود گرفته است و همان‌طور که مطالعه و بررسی نهادهای نخستین چون آموزش و پرورش، سیاست، خانواده و دین و اقتصاد، همواره مورد علاقه‌ی جامعه‌شناسان بوده است، توجه به نهادهای ثانویه و مطالعه علمی و دقیق آنها نیز، یکی از دل‌مشغولی‌ها و علائق اساسی آنان را تشکیل می‌دهد» (صنعت جو، ۱۳۷۹: ۲۱). ادبیات و جامعه هر دو در حال تحول و تحرک هستند و در یکدیگر تاثیر می‌گذارند. بنابراین نباید فعالیت ادبی را از فعالیت اجتماعی جدا دانست نویسنده یا شاعر تحت تاثیر محیطی که در آن زندگی می‌کند دست به آفرینش اثر ادبی می‌زند و بی‌تردید جامعه در پدید آوردن اثر دخالت مستقیم دارد و بر تفکر و احساسات نویسنده اثر می‌گذارد. هر اثر ادبی «نمودی اجتماعی است و گرنه برای کسی که در گوشه‌ی عزلت، بخواهد خویشتن را زندانی کند و طالب پیوند با سایر مردم نباشد، ساختن ادبیات عبث خواهد بود» (فرزاد، ۱۳۷۸: ۷۱). آثار ادبی انعکاس‌دهنده‌ی محیط هستند که این آثار در آنجا خلق شده‌اند و نویسنده هر اندازه که بیشتر متعهد باشد، این محیط را بهتر و ژرف‌تر به تصویر می‌کشد «چنانکه بسیاری از آنان در تحلیل و تبیین دشواری‌های زندگی اجتماعی، به مراتب تیزبین‌تر و عمیق‌تر از اندیشمندان اجتماعی بوده‌اند؛ زیرا آنچه را که جامعه‌شناسی می‌خواهد در مطالعه عینی ساختارها و نهادهای اجتماعی ببیند، شاعر و نویسنده مسئول و متعهد، قبلاً با شامه‌ی خود بوییده، با سر انگشتان حس کرده و با گوش جان شنیده است» (ستوده، ۱۳۸۱: ۱۲). البته منظور از اثرگذاری جامعه بر ادبیات این نیست که ادبیات بازتاب کامل و مستقیمی از جامعه باشد و مانند یک دوربین عکاسی عمل کند، شاعر یا نویسنده در فضای اجتماعی عصر خود زندگی می‌کند و این آشکار است که از آن فضا، تاثیر پذیرد و در حدی که تاثیر پذیرفته، این تاثیر را در آثار خود منعکس کند. رایج‌ترین شیوه‌ای را که می‌توان پیدا کرد که بین ادبیات و جامعه ارتباط برقرار کند، مطالعه‌ی آثار ادبی به عنوان سندی اجتماعی است که در آن اثر، نکاتی از واقعیات تاریخی- اجتماعی دوران به وجود آمده اثر وجود دارد.

جامعه‌شناسی محتوا

یکی از رویکردهای جامعه‌شناسی در ادبیات به نام ((جامعه‌شناسی در ادبیات)) یا ((جامعه‌شناسی ادبی)) شناخته می‌شود. از این رویکرد باید به عنوان جامعه‌شناسی محتوا یاد کرد که با استخراج درون‌مایه و محتوای موجود در ادبیات به عنوان سندی اجتماعی، به تاریخ و نحوه‌ی تحولات جامعه می‌پردازد. در این رویکرد محقق باید از علوم انسانی به ویژه ادبیات و جامعه‌شناسی و تاریخ بهره‌ی کافی داشته باشد. «دانش تاریخ و جامعه‌شناسی است که به ما امکان می‌دهد دریابیم، چرا در ادب فارسی در پایان سده ششم و آغاز سده‌ی هفتم هجری، در پی حمله‌ی ترکان غز، یا دوران صفوی، دچار فترت و به تعبیری انحطاط می‌شود.» (علایی، ۱۳۸۰: ۳۲).

پژوهشگری که در عرصه‌ی جامعه‌شناسی در ادبیات پژوهش می‌کند، محتوای آثار را مطالعه می‌کند تا میزان انعکاس تغییر و تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و .. در آثار بررسی کند و همچنین از این طریق می‌تواند میان محتوای آثار ادبی و گرایش‌های فکری رایج آن جامعه و طبقاتی که در آن جامعه زندگی می‌کردند، پیوند برقرار کند. «جامعه‌شناسی ادبیات مطالعات خود را بر محتوای آثار و جوهر اجتماعی آن و روابط متقابل ادبیات و جامعه متمرکز می‌کند.» (رحمدل و فرهنگی، ۱۳۸۷: ۳۹). جامعه پیش از اثر وجود دارد و همین امر نویسنده را مشروط می‌کند و نویسنده هم به بازتاب و بیان جامعه می‌پردازد، جامعه در اثر ادبی وجود دارد و ما می‌توانیم با تامل ردپای آن را در اثر ادبی باز بیابیم. «هانری زالامانسکی با رویکرد جامعه‌شناسی محتوا به بررسی آثار ادبی می‌پردازد. او معتقد است که با صورت‌برداری از محتوای آثار و رده‌بندی آنها، کامل‌ترین مصالح برای بررسی جامعه‌شناختی ادبیات فراهم می‌آید. هر نویسنده‌ای در دوران خود به مجموعه‌ای از پرسشها و مسائل اجتماعی پاسخ می‌گوید و با بررسی آثار نویسندگان ادوار مختلف می‌توان دریافت که پاسخهای نویسندگان آن ادوار به مسایل اجتماعی و فرهنگی آن دوران چه بوده است» (عسکری حسنگلو، ۱۳۸۷: ۶۹). تحقیقات لئولونتال (Leo Lvntal) استاد جامعه‌شناسی دانشگاه برکلی نیز باید زیر مجموعه جامعه‌شناسی محتوا قرار داد، او در این عرصه کارهای فراوانی انجام داده است، وی می‌نویسد: «جامعه‌شناسی ادبیات وظیفه دارد که بین تجربه‌های شخصیت‌های خیالی و فضای خاص تاریخی که منشا آن تجربه‌هاست، پیوند زند، و تاویل ادبی

را به بخشی از جامعه‌شناسی شناخت بدل کند. جامعه‌شناسی ادبیات باید بتواند بر اساس معادله‌ی خصوصی درون مایه‌ها و فنون سبکی، معادلات اجتماعی را بنویسد» (لونتال، ۱۳۸۶: ۷۶). در این عرصه محقق به دنبال پیوند ساختار ادبی با جامعه نیست بلکه تنها به دنبال انعکاس زندگی اجتماعی در ادبیات است. در حقیقت جامعه‌شناسی محتوا اثر ادبی را به عنوان سندی اجتماعی در نظر می‌گیرد و به بررسی آن می‌پردازد.

داستان‌نویسی بزرگ علوی

بزرگ علوی از تحصیل‌کردگان اروپایی بود، او کتاب‌هایی مانند «چمدان»، «ورق پاره‌های زندان»، «۵۳ نفر» و «نامه‌ها» را نوشت اما شهرتش بیشتر، مدیون کتاب «چشمه‌ایش» است که خیلی‌ها معتقدند، نخستین رمان فارسی به شکل اروپایی است. بزرگ علوی نویسنده‌ای مسلکی است که قلم خود را در راه اهداف حزب توده به کار برده است. این امر در مجموعه «نامه‌ها» به خوبی آشکار است.

این سخن بهارلو به نحو بارزی در داستان «دزآشوب» که در این نوشتار مورد نقد قرار گرفته است، نمود پیدا می‌کند که «داستان کوتاه، قطع نظر از جنبه‌ی مهم «عملی» و «مصرفی» آن، هر چند چنین جنبه‌ای غالباً دیرپای و گریزنده است. بازتاب روح زمانه بود. تجربه‌ی فردی و اجتماعی آدم‌های «زنده‌ی» جامعه را تصویر می‌کرد.» (بهارلو، ۱۳۷۲: ۸). برای همین نگارنده در این نوشتار در پی آن است تا داستان دزآشوب را بر اساس جامعه‌شناسی محتوا بررسی نماید و دریابد نویسنده‌ای مانند بزرگ علوی جامعه‌ایی را که در آن می‌زیسته، چگونه می‌دیده است.

نامه‌ها

اگر بگوییم، بزرگ علوی بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بزرگترین نویسنده‌ای است که در ایران حضور دارد، سخنی به گزافه نگفته‌ایم. در سال‌های پس از ۱۳۲۰.ش ادبیات روسی نفوذ روزافزونی در جامعه پیدا کرد زیرا حزب توده به شدت مروج این نوع ادبیات در جامعه بود و «نویسندگان متمایل به جناح چپ با تأکید بر ((توان دگرگون‌کننده‌ی)) ادبیات به مثابه اقدامی سیاسی، داستان‌هایی آوازه‌گرا پدید می‌آوردند. موضوع اغلب این

یکی روز بدمستی مظفر چاقوکش و زن‌هایی که همراه او هستند ورد زبان مردم آنجاست و روز بعد چیزهای دیگری از مردم شهری که به آنجا می‌آیند. در زمستان راوی می‌نشیند و ساعتها با مش‌حسینعلی صحبت می‌کند و هرگاه صحبت می‌کنند در پایان گفتگو، حرف مش‌حسینعلی به دخترش حمیده ختم می‌شود.

راوی در بین صحبت‌هایش روزی به مش‌حسینعلی که کم‌رود دارد می‌گوید که برود دکتر تا بهتر شود و مش‌حسینعلی می‌گوید که اینجا یک دکتر بهداری دارد که آن هم تریاکی است و تا از بساط بلندش کند، طول می‌کشد. مش‌حسینعلی به راوی می‌گوید که برای حمیده که درس می‌خواند از ارباب اضافه حقوق خواسته ولی ارباب به او گفته که غلط کرده حمیده را فرستاده درس بخواند و شوهرش بدهد. راوی به مش‌حسینعلی می‌گوید که چرا همین‌جا حمیده را مدرسه نمی‌گذارد و مش‌حسینعلی به او پاسخ می‌دهد که اینجا مدیر مدرسه خودش سواد ندارد و تازه مدرسه اینجا تا چهارم بیشتر ندارد و دخترش کلاس هشتم است و همیشه معلم این مدرسه چون راهش تا مدرسه دور است، دیر به مدرسه می‌رسد و ... و ادامه می‌دهد که حمیده نام مادر همین حمیده اصلی یعنی (دختر اوست). چون اینجا دوا و دکتر نبوده، هنگام زاییدن حمیده از دنیا رفته است. اینجا یک ماما دارد که مامایی شش ده را انجام می‌دهد و آن هم کور است. می‌خواهم بگذارم حمیده مامایی بخواند و دکتر بشود و بیاید اینجا در دزآشوب.

((همه‌ی این دهات‌ها باید بگنند، می‌ریم عقب حمیده، دختر حسینعلی دزآشوبی)).
 راوی می‌گوید که زمستان پارسال بود که رفتم خانه‌ی مش‌حسینعلی، حمیده دخترش نیز آنجا حضور داشت، حجاب نداشت و بی‌چادر بود و دامن پوشیده بود تنها از چشم‌های میشی او می‌شد فهمید که اهل دزآشوب است. وقتی حمیده را دیدم از مش‌حسینعلی احوال‌پرسی کردم و رفتم. وقتی حمیده به شهر برمی‌گردد، روز بعد از آن راوی به خانه‌ی مش‌حسینعلی می‌رود. مش‌حسینعلی به راوی می‌گوید که دیشب با حمیده دعوا کرده است که با پای لخت آمده اینجا اما حمیده به او گفته که هیچ‌کدام از هم‌شاگردی‌هایش جوراب نخی پا نمی‌کنند و مش‌حسینعلی این را هم اضافه می‌کند که تازه حمیده میان ابرویش را هم برداشته است. مش‌حسینعلی ادامه می‌دهد که برای خرج او از وکیل مجلس پول نزول کرده

است. راوی در ادامه‌ی داستان بیان می‌کند که حمیده مدرسه مامایی را تمام کرد اما کمتر پیش مش‌حسینعلی می‌آمد. راوی می‌گوید که مدت‌هاست دیگر در دزآشوب منزل ندارد و به شهر آمده است و مش‌حسینعلی نیز گاهی به شهر می‌آید اما دیگر مانند سابق حرف نمی‌زند. مش‌حسینعلی به راوی می‌گوید که حمیده می‌خواهد شوهر کند و راوی می‌گوید که این بد نیست با کی می‌خواهد ازدواج کند؟ مش‌حسینعلی پاسخ می‌دهد که پسر ارباب حمیده را در باغ دیده اما وقتی فهمیده که حمیده دختر من است از صرافت افتاده است. الان یک ماه است که حمیده را ندیدم و وقتی بعد از این جریان به او گفتم پسر ارباب با تو سر نمی‌کند، به من گفت ((من دزآشوب آمدنی نیستم. من همین‌جا در تهران مامایی می‌کنم، مگه عاقلم کمه پیام توی بیابونا زندگی کنم)) راوی در پایان می‌گوید که مش‌حسینعلی زمینی که داشت، فروخت و در دهه عاشورا اهالی دزآشوب را نذری مفصلی داد. بعد از آن چند روز کسی او را ندید تا اینکه نعش او را در زیر برف پیدا کردند.

نقد و تحلیل داستان

آنچه در داستان ((دزآشوب)) آشکار است، انعکاس تحولات دوره جدید بر فرهنگ دیرین جامعه‌ای خشک و فرسوده است «نویسنده با پیرنگی داستانی، مسأله تقابل مدرنیته و سنت را پیش می‌کشد.» (مهدی‌پور عمرانی، ۱۳۸۷: ۹۳).

تهران آغازگر دگرگونی‌های اجتماعی است. تحولاتی که هنوز در همان محدوده‌ی خود، مردم و ساکنانش را دچار معضل و نابه‌سامانی کرده است. ((علوی)) در داستان ((دزآشوب)) چگونگی هجوم برق‌آسای فرهنگ غرب را خارج از محدوده‌ی تهران هزار رنگ، مورد بررسی قرار می‌دهد. هجوم این فرهنگ به روستاها و شهرهای کوچک و باصفایی که هنوز آلوده‌ی دود و دم و رنگ و لعابهای آنچنانی نشده و سنت زیبای همدلی را می‌توان در آن یافت. سرمایه‌داران بزرگ شهری به این مناطق هجوم آورده‌اند و با خرید زمینها و املاک بزرگ یا کشاورزی، منطقه را تحت تسلط خود درآورده و با بیلاق و قشلاق، تفریحی برای خود فراهم آورده‌اند و گردشگران تابستانی را نیز برای کسب درآمدی مکمل جذب کرده‌اند «عمارت اربابی چند صد متر آن طرف باغ دارد و از همین جهت مستأجرین تهرانی به هیچ

وجه متوجه نمی‌شوند که کسی در این گوشه‌ی باغ منزل دارد. گذشته از این، حضور من در تابستان، در این باغ باصفا اگر چه با وجود سالی ۱۲۰۰ تومن که می‌دهم، برای صاحب باغ اسباب زحمت است اما در عوض در زمستان سرایدار خوبی هستم.» (گیله‌مرد: ۱۰۹).

روستا دزآشوب تنها در فصل تابستان شهری‌ها را مجذوب خود می‌کند و آنان به آنجا مسافرت می‌کنند. تازه به دوران رسیده‌ها، زنان هرزه‌ی شهری، مردان و پسران سرمایه‌دار و شیک‌پوش و معشوقانی که از سرخوشی به خلوت طبیعت پناه آورده‌اند.. از روستا و شهرهای کوچک همین‌قدر را درک کرده‌اند «در تابستان صدای رادیوی تازه به دوران رسیده‌ای که از تهران می‌آمدند نه صبح به من اجازه خواب راحت می‌داد و نه شب فرصت مطالعه و کار» (همان: ۱۱۰) یا راوی درجای دیگری اشاره می‌کند «در تابستان، تازه هنگام شب، موقع پرسه‌زدن بازیگرانیست که نقش عشاق را بازی می‌کنند» (همان: ۱۱۰) یا اینکه «شهری‌ها زندگی این مردم را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. یک روز بدمستی ظفر چاقوکش، یکی از همسایه‌های من، عربده‌های زن‌هایی که از شهر همراه او آمده‌اند، موضوعیست که زن‌های دهاتی آشنای با من در بازارچه و یا در تکیه برای یکدیگر تعریف می‌کنند.» (همان: ۱۱-۱۱۰)

نهایتاً مناطقی همچون دزآشوب که شاید دور از پایتخت هم نباشد، تبدیل به حیات خلوتی برای ساکنان سرمایه‌دار و بعضاً قدرتمند شهری می‌شود. منطقه‌ای که برای نشاط و تفریح از سویی و از سوی دیگر برای فراهم آوردن محصولات برای رفاه و آسایش بیشتر شهری‌ها شرایطی مطلوب دارد. این سخن بهارلو به نحو بارزی در داستان «دزآشوب» که در این نوشتار مورد نقد قرار گرفته است، نمود پیدا می‌کند که «داستان کوتاه، قطع نظر از جنبه‌ی مهم «عملی» و «مصرفی» آن، هر چند چنین جنبه‌ای غالباً دیرپاب و گریزنده است. بازتاب روح زمانه بود. تجربه‌ی فردی و اجتماعی آدم‌های «زنده‌ی» جامعه را تصویر می‌کرد.» (بهارلو، ۱۳۷۲: ۸).

تفاوت بین جامعه‌ی شهری و روستایی

جاری کردن سیل امکانات به شهرهای بزرگ به ویژه تهران علاوه بر گسترش سرمایه‌داری و قدرت‌محوری به صورت خاص و ویژه در پایتخت، امکانات رفاهی، عمومی و مردمی را نیز به همراه خود، برای زندگی آماده و راحت در محدوده‌ای خاص منعطف می‌سازد. نیاز

تمام مناطق چه بزرگ و چه کوچک، چه نزدیک و چه دوردست، به طور کلی جایی که زندگی وجود دارد، به پزشکان، معلمان، مدیران و کارکنان دولتی برای خدمت‌رسانی به انسان و پرورش نیروی انسانی سالم و کامل در جامعه ضروری است. این در حالی است که متخصصان و تحصیل‌کردگان به دلیل تفاوت فاحش رفاهی بین شهرهای بزرگ و کوچک هیچگاه حاضر به خدمت در مناطق دوردست نمی‌شوند، در نتیجه دکتر روستای دزاشوب خود معتاد و هرزه است « این جا که دکتر حسابی نداره، یک آدم تریاکی را گذاشتند این‌جا، اسمشو هم گذاشتند دکتر بهداری» (گیله‌مرد: ۱۱۲) و یا اینکه در چنین جامعه‌ی روستایی، ماما که نقش احیای زندگی کودک و مادر آستن را ایفا می‌کند، پیرزنی نابیناست « تمام این پنج شش تا ده یک ماما داره، اونهم کوره، بله» (همان: ۱۱۴) یا این سطح کمبود امکانات در روستاها به حدی است که به جای اینکه معلمی که سر کلاس درس می‌آید با خیال آسوده به فکر تدریس باشد، از راهی دور برای روستا در نظر گرفته می‌شود، در صورتی که هیچگاه نمی‌تواند به موقع در کلاس درس حاضر شود و در مقابل با شدیدترین برخورد از طرف مسئولین مدرسه مواجه می‌شود «به معلم داره، به این بیچاره هم، ماهی صدتومن بیشتر نمی‌دهند، خونه‌اش شابدالعظیم باید باشه. صبح سرما از اون‌جا میاد بیرون و روزی ۱۶ قران این بدبخت خرج آمدن و رفتن داره. آن وقت صبح که دیر می‌رسه، آقای مدیر جلو شاگردها این بیچاره را می‌کشد به ناسزا.» (همان: ۳-۱۱۲) این تنبیه به خاطر دیر آمدن تنها ویژه معلم نیست بلکه دانش‌آموزان را نیز شامل می‌شود « از مش قربون فراششون پرسیدم این پسره رو چرا می‌زنند؟ گفت امروز از چیز دیر آمده، داره کتک می‌خوره. چیز یه فرسخ آن طرف دزآشوبه، توی این سرما، توی این یخبندان خدا را خوش نمیداد» (همان: ۱۱۳) نکته‌ی جالبتر این است که مدیر مدرسه خود سواد چندانی ندارد و روستا نیز تا مدرسه ابتدایی بیشتر ندارد « این جا خود مدیر مدرسه‌اش شش کلاس ابتدایی را زورکی خوانده، از این گذشته، دختر من الان کلاس هشتمه. این جا تا کلاس چهارم بیشتر نداره» (همان: ۱۱۲) این مسائل مشتت است از خروار مشکلات و تبعیضهای که بین مناطق محروم و روستایی و شهرهای بزرگ ایجاد می‌گردد. اما باید با تمام این مشکلات و معضلات به این نکته توجه کرد که روستا در این بین تولیدکننده و مولد است و شهر مصرف‌کننده‌ی بیش نیست.

روستاها، کارگاه و کارخانه‌هایی می‌شوند تا سرخوشی‌ها و سرمستی‌های شهری‌ها رونق بیشتری به خود گرفته باشد و در این کارگاه بزرگ تولید آسودگی، کارورزان و کارگرانی همچون ((حسینعلی دزآشوبی)) و سایر روستاییان نادیده و مورد بی‌توجهی واقع می‌شوند. زمینداران با سابقه روستایی دیروز، تبدیل به کارگران و سرایداران اربابان و مالکان امروز می‌شوند و مهم‌ناچیزی به آنها تخصیص داده می‌شود. برای همین است که راوی، ماهی سی تومن از اجاره‌ی خود را به ((حسینعلی)) می‌دهد « ماهی سی تومن از اجاره را من به مش حسینعلی و بقیه را به ارباب می‌دادم » (همان: ۱۱۰).

تحول اجتماعی و تقابل دو فرهنگ

فرهنگ نوظهور جامعه، خواه و ناخواه گسترش می‌یابد. رفت‌وآمدها، دیدوبازدیدها، شنیده‌ها و آرمانهای دیرین و ناکامی‌های گذشته، باعث می‌شود تا روزنه‌ی امید برای جبران آنچه از دست نسل پیشین رفته به روی محرومان و قشر ضعیف گشوده شود چنانکه « از سال ۱۳۲۲ آموزش مقطع دبستان برای هر ایرانی از هفت سالگی اجباری و مجانی می‌شود» (ازغندی، ۱۳۷۹، ج ۱، ۲۴: مرد روستایی برای رفع ناکامی‌های گذشته خود و ظلم تبعیض آمیزی که جامعه نسبت به او داشته از شرایط به‌وجود آمده، استفاده می‌کند و فرزندش را چنان تربیت می‌کند که بتواند از امکانات بهره کافی برده باشد، اما نکته حائز اهمیت دنیای کوچک و محدود روستایی است که ظرفیت قبول فرهنگ باز و گسترده دوره جدید را ندارد «داستان دزآشوب (دزآشوب) به جز رویارویی دونسل و دو فرهنگ در دورن یک حوزه چیزی ندارد.» (مهدی‌پور عمرانی، ۱۳۸۷: ۹۳). اگر چه امکان تحصیل و آزادی زنان و دختران شرایط مطلوبی را فراهم می‌سازد اما نباید فراموش کرد که دریافت فرهنگی جدید همراه است با نوع پوششی خاص و آزادی که برای آن تعریف نموده‌اند، پوششی که می‌توان برای لحظه‌ای ((حمیده)) را در آن دید. « حمیده بدون حجاب بود. حتی چادر هم بر سر نداشت... یک بلوز پشمی آبی رنگ که حتماً خودش بافته بود، بر تن داشت. دامش فقط اندازه‌ی یک دو سانتی‌متر از سر زانویش تجاوز می‌کرد. جوراب پایش نبود.» (گیله مرد: ۱۱۷) این پوششی است که همراه با کشف حجاب در مدارس دختران حاکم می‌شود و حال اینکه

خانواده‌ای که برای اعتلای دانش و سطح فرزندش و به ویژه فرزند دختر، او را وارد جامعه می‌کند باید نوع پوشش، نوع رفتار، گفتار و تفکر او را نیز دگرگون شده بباید. اما آیا با آنچه که در ((دزآشوب)) از آن سخن رفت، دنیای آنان مہیای دریافت این دگرگونی‌ها را خواهد داشت؟ ((دزآشوب)) و ((دزآشوبیان)) دنیای کوچکی دارند. رنگها، تصویرها، اشخاص، تفکرات، تخیلات، نگرش، اعتقادات و.. در این دنیا به صورت محدود و قابل دسترسی‌اند. سطح توقع و آنچه که می‌خواهند در حد و اندازه خودشان و دنیایشان است اما با ورود فرهنگ و ایده‌ی جدید دنیای دیگری به روی آنان گشوده می‌شود. دنیایی که امیدها و آرزوهای بزرگتر و توقعات بیشتری به همراه دارد. ((حسینعلی)) باغبان دزآشوبی همچون روستاییان دیگر که قشر ضعیف جامعه را تشکیل می‌دهند، در سنین کودکی و نوجوانی امکان تحصیل را نداشته «آقا ما بدبختیم، آگه من سواد داشتم» (همان: ۱۱۱) و به هر شکلی زیر بار یک جامعه‌ی سرمایه‌داری قرار گرفته و در جامعه محو شده است. او نیز هر چند در روستا به سر می‌برد اما تغییرات اجتماعی را درک می‌کند و همین عاملی می‌شود تا آرزوهای بر باد رفته خود را همچون ((مسیب)) داستان اجاره‌خانه علوی در آتیه دخترش ببیند. تمام تلاش خود را برای پیشرفت و ترقی ((حمیده)) صرف می‌کند اما همچون ((مسیب)) برای رسیدن به اهدافش قصد فروش دخترش را ندارد. ((مش حسینعلی)) به این فکر است که ((حمیده)) با کسب دانش و توانایی در راه خدمت به مردم افتخار بیافریند و نام پدر را جاودانه سازد. پدری که هر چند تلاشگر و زحمتکش بوده اما در جامعه گمنام است « آگه خدا خواست می‌ذارم دکتر بشه. بله من چه جوری هستم؟ چه جوری هستم. همین بچه‌ی بزرگونا باید برن فرنگ و آدم بشند... اما اگر حمیده دکتر بشه و بیاد این‌جا، حمیده، دختر مش حسینعلی باغبون، آن وقت خدا خودش هم رحم می‌کنه.» (همان: ۱۱۵) هر چند نیت ((حسینعلی دزآشوبی)) پاک و صادقانه‌تر از نیت مادی‌گرایانه ((مسیب)) می‌باشد اما در نهایت ((حمیده)) نیز قربانی بلندپروازی‌های دست‌نیافتنی پدر می‌گردد. ((حمیده)) در روستا و محیطی محدود رشد می‌یابد. امکانات، شرایط زندگی را برای او و همسایگانش، سخت و دشوار ساخته اما تمام اهالی روستا با آن کنار آمده‌اند. سطح توقعات آنچنان سنگین نیست و می‌توان زندگی را در همین نداشته‌ها زیبا جلوه داد. ((حمیده)) دختر حمیده‌ی

اصلی (مادرش) است. مادری از نسل گذشته که شرایط سخت را تجربه کرده است، نداری های بیشتر، فشارهای اجتماعی بیشتر اما آن دوره به پایان می‌رسد و حمیده‌ی اصلی و نسل او کنار می‌روند، حمیده‌ی امروزی و نسل جدید به وجود می‌آیند، نسلی که خشم پدر را بر خود مستولی نمی‌بیند و شرایط حاکم بر جامعه را درک می‌کند.

جامعه‌ی بسته

وقتی پسر ارباب برای ازدواج با ((حمیده)) ابراز تمایل می‌کند، پس از اینکه درمی‌یابد او از طبقه پایین جامعه است و پدر او کیست از این ازدواج رویگردان می‌شود « وقتی فهمید حمیده دختر منه از صرافت افتاد» (همان: ۱۲۰) و این خود نشان می‌دهد که ((حمیده)) در یک جامعه‌ی طبقاتی و بسته قرار دارد و به خاطر چنین جامعه‌ایی نمی‌تواند وارد طبقه بالاتر از خود شود.

نزول خواری

در این داستان علوی باز پیوند قدرت و ثروت را نشان می‌دهد و بیان می‌کند که چگونه شخصی که وکیل مجلس است، پول نزول می‌دهد و از این راه چندین برابر پولش را از کسی که به او تنزیل داده است، می‌گیرد و بر ثروت خود می‌افزاید « رفتم از آسیدآقا که می‌دونین وکیل مجلس بود، پنجاه تومن قرض کردم، ده تا پنجاه تومن ازم تا به حال تنزیل گرفته» (همان: ۱۱۸)

جنگ

علوی در این داستان نیز به موضوع جنگ اشاره می‌کند، زیرا جنگ موضوعی بود که بر سرنوشت ایران تأثیر فراوانی گذاشت « اقلأ هفته‌ای سه چهار شب تا نیمه‌شب با هم صحبت می‌کردیم . راجع به گرانی، جنگ و اوضاع ایران گپ می‌زدیم» (همان: ۱۱۱)

مستحیل شدن در فرهنگ شهری بزرگ

((حمیده)) دختر جوان روستایی که همچون روستاییان دیگر با دنیای کوچک خود رشد یافته، به خاطر آرزوها و امیال پدر یکباره وارد دنیای دیگری می‌شود. دنیای باز و گسترده

که او را در خود غرق می‌سازد، امکانات رفاهی و عمومی به راحتی در دسترس است. آزادی‌ها زیبا و جذاب است. برقراری ارتباطات اجتماعی متنوع می‌باشد در حالی که ((حمیده)) دختر ((مش حسینی دزآشوبی)) نه امکان رفاهی مطلوب دیده و نه تا این حد آزاد بوده و نه در ارتباطش با دیگران این همه تنوع را درک کرده اما تا جایی پیش می‌رود که نه تنها اصالتش را فراموش می‌کند بلکه به یکی از مشکلاتش و سرخوردگی‌هایش تبدیل می‌گردد که این امر در جریان خواستگاری پسر ارباب از او مشخص می‌گردد.

((حمیده)) آنچنان در فرهنگ شهر بزرگی مانند تهران غرق می‌گردد که در پایان داستان به پدرش می‌گوید: « من دزآشوب آمدنی نیستم. من همین جا در تهران مامایی می‌کنم، مگه عاقلم کمه پیام تو این بیابونا زندگی کنم.» (همان: ۱۲۹) علوی در این داستان قصد ندارد، نگاه سرمایه‌داری به امکانات تحصیلی دختران مناطق محروم و شهرهای کوچک داشته باشد و حرف ارباب ((حسینی)) را تأیید کند. « رفتم پیش آقا. بهش می‌گم: آقا والله با ماهی سی تو من امرم نمی‌گذره، یه اضافه‌ای به من بدید. من دیگه دخترم بزرگ شده. می‌گه غلط کردی دخترت را فرستادی بره شهر درس بخونه. ترا چه به این فضولی‌ها. برو شوهرش بده. بسشه.» (همان: ۱۱۲) او نگاهی دلسوزانه به ((حمیده)) و امثال او دارد. علوی نگران است. نگران دخترانی صاف و ساده که ابتدا زنده و مرده به دنیا آمدنشان قابل تصور نیست و اگر اتفاقاً زنده به دنیا آمدند و در مسیر طولانی زندگی دچار بیماری منجر به مرگ نشدند، هنگامی که امکان تحصیل برایشان فراهم می‌شود، تغییر فضا و محیط در شخصیت آنان دگرگونی ایجاد می‌کند. عدم شناخت آنان از محیط‌های بزرگ، زندگی راحت و آسوده آنان در این محیط‌ها، آنان را در این آزادی روان و سیال غرق می‌کند به گونه‌ای که اصالت و شخصیت فردی و خانوادگی خود را هر چند ساده و بی‌آلایش باشد به فراموشی می‌سپارند. چنانکه ((حمیده)) به پدرش می‌گوید: « هیشکی از همشاگردی‌هایش جوراب نخ‌پاش نمی‌کنه» (همان: ۱۱۸) و ((مش حسینی)) از اینکه دو میان ابرویش را برداشته، ناراحت است « نوزده سال است که برای او زحمت می‌کشم، میان ابرویش هم برداشته» (همان: ۱۱۸) ((حمیده)) علاوه بر پشت‌کردن به پدر و اصالت دیرینی که در آن رشد یافته، طغیان می‌کند و از گذشته خود فرار می‌کند. ایجاد فرهنگی نو که کاملاً مغایر با اصول و

رفتار جامعه است، می‌تواند قربانی‌کننده یک نسل جوان و تازه‌وارد جامعه باشد. چرا که عدم ایجاد پیش‌زمینه برای مهیا کردن جوانانی که حلقه اتصال نسل گذشته و فرهنگ جدید هستند، باعث کژتابی و انحراف از سویی و دریافت ناصحیح و گمراهی از سوی دیگر می‌شود. علوی با نشان دادن سکوت ((حسینعلی)) و مرگ دردناک او در پایان داستان، پایان غم‌انگیز نسل پیشین را نشان می‌دهد که با دیدن شرایط جدید برای خود برنامه‌های بلند مدت و اهداف وسیعی را در سر می‌پرورانند اما به آنان نمی‌رسند. ((حسینعلی دزآشوبی)) با تصمیمی که برای ((حمیده)) می‌گیرد علاوه بر اینکه دخترش را در سیلاب جریان بیگانه با سنت و آداب و رسوم روستایی غرق می‌کند، خود را نیز با از دست دادن تنها سرمایه‌اش یعنی ((حمیده)) از دور خارج می‌کند. چرا که ((حسینعلی)) و ((مسیب)) اگر به آینده امید دارند درگرو موفقیت دخترانشان به هر نوعی می‌باشد و با این شرایط آنچه کشته‌اند، اسیر تقابل دو فرهنگ سنتی و جدید می‌شود و از بین می‌رود.

نتیجه‌گیری

یکی از زیر مجموعه‌های جامعه‌شناسی ادبیات، جامعه‌شناسی محتوا است که با استفاده از آن می‌توان از ادبیات به عنوان سندی اجتماعی بهره برد چنانکه در این داستان علوی به خوبی تحولات اجتماعی را به تصویر می‌کشد به گونه‌ای که در این داستان حمیده می‌توان درس بخواند و ماما شود اما الان دیگر جامعه دچار تحول شده و مدرنیته در مقابل سنت قرار می‌گیرد و شخصی چون حمیده که در مسیر تحول قرار می‌گیرد، در فرهنگ بزرگتر شهری حل می‌شود.

علوی در این داستان تفاوت بین جامعه شهری و روستایی را نشان می‌دهد و بیان می‌کند که گرچه حمیده درس خوانده اما چون از طبقه فرودست است، نمی‌تواند به طبقه بالاتر از خود دست یابد، همچنین در این داستان می‌توان نشانه‌هایی از جنگ جهانی دوم دید.

منابع :

کتاب‌ها

۱. آژند، یعقوب (۱۳۷۳) انواع ادبی در ایران امروز، تهران: نشر قطره
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹) تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ج ۱ و ۲، تهران: سمت
۳. بهارلو، محمد (۱۳۷۲) داستان کوتاه ایران، طرح نو، پاییز
۴. دهباشی، علی (۱۳۸۴) (به کوشش) یاد بزرگ علوی، نشر ثالث
۵. روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۹) نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، چ سوم، تهران: نشر آگه
۶. ستوده، هدایت‌الله (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، چ دوم، تهران: آوای نور
۷. صنعت‌جو، حمید (۱۳۷۹) نظری و گذری بر جامعه‌شناسی ادبیات، تبریز: انتشارات مهدیس
۸. عسگری‌حسنکلو، عسگر (۱۳۸۷) نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی، تهران: فرزانه روز
۹. علوی، بزرگ (۱۳۸۵) گילה مرد، تهران: نگاه
۱۰. فرزاد، عبدالحسین (۱۳۷۸) درباره‌ی نقد ادبی، چ سوم، تهران: نشر قطره
۱۱. لوونتال، لئو (۱۳۸۶) رویکرد انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات، مترجم محمدرضا شادرو، تهران: نشر نی
۱۲. مهدی‌پور عمرانی، روح‌الله (۱۳۸۷) ادبیات زندان، تهران: انتشارات آفرینش
۱۳. میر‌عابدینی، حسین (۱۳۸۰) صد سال داستان نویسی در ایران، ج ۱ و ۲، چ دوم، تهران: نشر چشمه

مقالات

۱۴. رحمدل، غلامرضا و سهیلا فرهنگی، « پژوهش‌های میان رشته‌ای در مطالعات ادب فارسی » پژوهش‌های ادبی، سال پنجم، شماره بیست و یک، پاییز ۱۳۸۷، صص ۲۳-۴۴
۱۵. عسگری‌حسنکلو، عسگر ((سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات)) ادب پژوهی، شماره چهارم، سال ۸۷-۱۳۸۶، صص ۴۳-۶۴

۱۶. علایی، مشیت، ((نقد ادبی و جامعه شناسی)) ادبیات و فلسفه، ۴۶ و ۴۷ سال چهارم،

شماره ی ۱۰ و ۱۱ مرداد و شهریور